



پیغام عشق

قسمت هفتصد و شصت و هفتم





خانم فرزانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۶ گنج حضور، بخش چهارم

پنبه اندر گوش حسّ دون کنید
بند حس از چشم خود بیرون کنید

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۶

پنبه در گوش کردن: کنایه از بستن گوش و ترک شنیدن
پنبه در گوش حس من ذهنی بکنید یعنی با فضاگشایی من ذهنی را ساکت کرده و مرکز خود را عدم کنید تا
گوش باطنی شما گشوده گردد و از چشم هشیاری خود بند همانیدگی‌ها را بردارید تا چشم دلتان باز شود.

پنبه‌ی آن گوشِ سر، گوشِ سر است
تا نگرده این گر، آن باطن، گر است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۷

گوشِ سر یعنی گوشِ حسی و گوشِ من‌ذهنی، پنبه گوشِ سر یا عدم شنو انسان است؛ چراکه فقط صدای همانیدگی‌ها را می‌شنود. تا وقتی که گوشِ من‌ذهنی می‌شنود و انسان با آن هم‌هویت است، آن گوشِ باطنی هشیاری کر است و اسرارِ زندگی را نمی‌شنود.

بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید
تا خطابِ ارجعی را بشنوید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

فکرت: اندیشه
اگر می‌خواهید هر لحظه ندای ارجعی خداوند را بشنوید که می‌گوید: «به‌سوی من بازگردید» نه به‌سوی جهان، شما مورد عنایت زندگی هستید، باید از قیدوبند حواس و گوشِ من‌دار، فکرهای همانیده و عقل جزوی رها شوید.

–قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷ و ۲۸
 «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.»
 «ای جان آرام گرفته [فضای گشوده شده] و اطمینان یافته. به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، بازگرد [یعنی راضی و مرضی بر هم منطبق هستند.]»

نالَم و ترسم که او باور کند
 وز کرم آن جور را کمتر کند
 –مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۶۹

از جفای او، از چالشی که این لحظه قضا پیش آورده و به نظر ذهن بد می آید می نالم و درد هشیارانه می کشم؛ در حالیکه می ترسم خداوند ناله هایم را باور کند، یعنی ناله ام را نشان ناخشنودی ام محسوب دارد و از روی بزرگواری و مهربانی، این چالش ها را که برای گرفتن همانیدگی ها به وجود می آورد، کمتر کند.

پس نبیند جمله را با طم و رم
حبک الاشياء یعمی و یصم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۴

طم و رم: جزئیات، زیاد و کم، تر و خشک

در نتیجه خوب و بد هیچ چیز را نمی تواند ببیند، زیرا عشق تو به چیزی که به مرکز تو می آید، تو را کور و کر می کند.

حدیث
«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ.»
«عشق تو به اشیا [همانیدگی ها] تو را کور و کر می کند.»

حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُغْمِيكَ يُصِمُّ
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

عشق تو به اشیا و آوردن آن‌ها به مرکزت تو را کور و کر می‌کند. با من و با هیچکس ستیزه مکن، زیرا نفس سیاهکار تو چنین گناهی مرتکب شده و تو را بدبخت کرده‌است.

حدیث
«احْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَمَارُوتَ.»
«بپرهیزید از دنیا [از همانیده شدن با چیزها] که همانا دنیا جادوگرتر از هاروت و ماروت است.»

کُورِ عَشَقِ سِتِ اَیْنِ کُورِ مَن
حُبِّ یَعْمی و یَصِمِّ است اِی حَسَن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

آری اگر من دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق و همانیده شدن با چیزهای این جهانی است نه کوری معمولی. ای انسان، بدان که این عشق موجب کوری و کری انسان نسبت به خدا و عشق او می‌شود. [این بیت را می‌توان به عبارتی متفاوت هم بیان کرد: اگر من عاشق حقیقی باشم و مرکز عدم باشد نسبت به من‌های ذهنی و دنیا کور و کر می‌شوم.]

کورم از غیر خدا، بینا بدو
مقتضای عشق این باشد بگو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

مقتضا: لازمه، اقتضاشده. من مرکزِ م را عدم می‌کنم و غیر از خدا چیز دیگری نمی‌بینم، بوسیلهٔ چشمان خداوند فقط او را می‌توانم ببینم؛ زیرا لازمه عشق همین است. این حالت طبیعی عشق و یکی شدن با خداست این مطلب را بدان و به آن عمل کن.

ما ز دوست غیر از دوست، مقصدی نمی‌خواهیم
حور و جنت ای زاهد! بر تو باد ارزانی
-شیخ بهایی، دیوان اشعار، غزل ۲۵

ما از خداوند به جز خودش چیز دیگری نمی‌خواهیم. مقصد یا منظور ما از آمدن به این جهان زنده شدن به اوست. [یعنی به نظر می‌آید این جهان مانند یک «کارگاه» است که هر چقدر نیست‌تر می‌شویم، خداوند بهتر روی ما کار می‌کند.] ای زاهد، حور و جنت ارزانی تو باد.

عاشقی بر من، پریشان‌ت کنم
کم عمارت کن، که ویرانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۶۵

ای انسان، اگر تو عاشق یکی شدن با من هستی و فضا را می‌گشایی، من شادی‌های ذهنی‌ات را که از همانیدگی‌های مرکزت می‌گیری از بین می‌برم، من ذهنی‌ات را پریشان کرده و شادی اصیل زندگی را به تو می‌بخشم. این قدر به وسیله ذهنت همانیدگی‌هایت را آباد و زیاد نکن چرا که من آن‌ها را ویران خواهم کرد.

گر دو صد خانه کنی زنبوروار
چون مگس بی خان و بی مانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۶۵

ای انسان، اگر براساس همانیدگی‌های مرکزت مانند زنبور صدها خانه بسازی و هشیاری‌ات در آن‌ها پخش شود
من همه را خراب کرده و مانند مگس بی خانمانت می‌کنم. هشیاری‌ات نباید در خانه ذهنی در همانیدگی‌ها باشد.

آن بهاران مُضمَرست اندر خزان
در بهارست آن خزان، مگریز از آن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۴

مُضمَر: پنهان کرده شده، پوشیده

بهار حضور، بهار زنده شدن به خدا در خزانِ من ذهنی و در خراب کردن همانیدگی‌ها نهفته است. بنابراین نباید
از پژمرده شدن همانیدگی‌ها و کوچک شدن من ذهنی بگریزی چراکه بهار اصلی در خزانِ من ذهنی است.

همره غم باش، با وحشت بساز
می طلب در مرگ خود عمرِ دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۵

همراه غم و درد هشیارانه باش و صبر کن تا به صورت حضور ناظر از ذهن جدا شده و همانیدگی هایت را
بشناسی و بیندازی و بر ترس ذهنی خود غلبه کنی تا من ذهنی ات بمیرد و تو به بی نهایت و ابدیت خدا زنده
شوی.

در ده ویرانه تو گنج نهان است ز هو
هین ده ویران تو را نیز به بغداد مده
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸۴

در این ده ویرانه تو، در این من ذهنی و مرکز همانیدهات گنج حضور خداوند پنهان است. آگاه باش، این ده
ویرانت را به بغداد مده، یعنی خودت را با زندگی من های ذهنی مقایسه نکرده و به آبادانی و رونق همانیدگی های
آن ها توجه نکن، بلکه بر روی مرکز همانیدهات کار کن تا گنج حضورت را بیابی.

والله تیره شب تو، به ز دو صد روز نکو
شب مده و روز مجو، عاج به شمشاد مده
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸۴

شمشاد: در اینجا در مقابل عاج، سیاهی مورد نظر است.

به خدا سوگند، اگر فضا را بگشایی این شب تیره ذهن و مرکز همانیدها در اختیار تو قرار می گیرد و بوسیله هشیاری تو اداره می شود و تو را آزاد می کند. بنابراین این شب تیره برای تو بهتر از تجسم صدها روز نیکوست.

یعنی تو نباید در ذهن خودت را آنطور که می خواهی تجسم کنی، بلکه باید فضا را بگشایی و روی مرکز همانیدها کار کنی. بنابراین این شب را مده و روز ذهنی مجو. وقت را تلف نکن؛ حضور تو مانند عاج با ارزش است که در همانیدگی ها پنهان شده است این عاج را به شمشاد ذهن مفروش، روی همین من ذهنی ات کار کن تا از زیرش گنج حضور را بیابی.

خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق
کاین گنج در بهار بروید از خراب
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

ای انسان خاموش باش و گنج عشق، گنج حضور و وحدت آگاهانه با خدا را با متلاشی کردن من ذهنی در خرابه
ذهن جست‌وجو کن؛ چرا که این گنج در بهار این لحظه با فضاگشایی از خرابه ذهن می‌روید.

من چه غم دارم که ویرانی بود؟
زیر ویران، گنج سلطانی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۴

من از اینکه ذهنم را ویران کنم غمی ندارم و این کار را متعهدانه انجام می‌دهم چرا که زیر ویرانه ذهن، گنج
حضور، گنج نظر و زنده شدن به خدا قرار دارد.

چو آهوی ختنی خونِ تو شود همه مُشک
اگر دمی بچری تو ز ما به خوش پوزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۷۴

خوش پوزی: پاک دهنی

ای انسان، تو مانند آهوی خُتن هستی که خون یعنی هشیاری ات به مُشک خوش بو تبدیل می شود. این خون توست که من دهنی را بوجود می آورد اگر با فضاگشایی از آن بیرون کشیده شود، تبدیل به مُشک، تبدیل به عشق و فضای گشوده شده می شود، اگر یک لحظه فضا را بگشایی مرکزت عدم شود و با خوش پوزی و پاک دهنی از ما بچری تبدیل هشیاری ات صورت می گیرد.

[البته ما نمی توانیم به خوش پوزی از فضای گشوده شده بچریم زیرا قادر نیستیم صد درصد فضاگشایی کنیم و هنوز هم هویت شدگی ها در کار ما دخالت دارند. ما باید صبر کنیم و با مواظبت و مراقبه و حزم کار را پیش ببریم.]

خوش بچَر ای گاو عنبربخشِ نَفْسِ مطمئن
در چنین ساحلِ حلال است ار تو خوش پوزی کنی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۷۷۷

گاو عنبربخش: عنبرماهی؛ عنبر: ماده‌ای خوشبو
نَفْسِ مطمئن: اشاره به آیه ۲۷ سوره فجر

ای انسان تو از جنس خدا و فضای گشوده‌شده هستی، از فضای یکتایی هر غذا و برکتی که می‌خواهی بخور زیرا
با مرکز عدم هرچیزی که می‌خوری تبدیل به عنبر و ساختارهای نیک می‌شود. تو هرچقدر فضا را بگشایی و از
ساحل فضای گشوده‌شده و از برکات ایزدی بدون دخالت همانیدگی‌ها و چیزهای بیرونی بخوری برایت حلال
است.

-برگرفته از برنامه ۹۱۰ و ۹۱۶
-قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷ و ۲۸
«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.»
«ای روح آرامش یافته. راضی و مرضی به سوی پروردگارت بازگرد.»

قوت اصلی بشر، نور خداست
قوت حیوانی مر او را ناسزا است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳

غذای اصلی روح انسان، نور و برکات خداوند است که از فضای یکتایی به چهار بعدش می‌ریزد. اگر انسان فضا را ببندد و غذایش را بصورت تأیید و توجه و همانیده شدن با چیزهای مادی، از این جهان بگیرد، برای او همچون ناسزا است و شایسته نیست.

مآیده از آسمان در می‌رسید
بی صداع و بی فروخت و بی خرید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰

مآیده: طعام، سفره پر از نعمت
صداع: دردسر، زحمت و مشقت
فروخت و خرید: فروختن و خریدن

در زمان موسی(ع) غذای روح بصورت خرد، عشق و هدایت زندگی، بدون هیچ زحمت و خرید و فروشی [تنها
بواسطه وجود حضرت موسی که به زندگی زنده بود]، به جان انسان‌ها می‌ریخت.

در میان قوم موسی چند گس
بی ادب گفتند: کو سیر و عدس؟!
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱

در میان قوم موسی، چند نفر از روی بی ادبی و قدرشناسی، گفتند: پس سیر و عدس کجاست؟ به عبارتی آن‌ها
به غذای روح توجه نکرده و با من ذهنی، به دنبال تأیید و توجه و همانیدگی با چیزهای این جهانی رفتند.

منقطع شد نان و خوان از آسمان
ماند رنج زرع و بیل و داسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۲

[به دلیل قدرشناسی من‌های ذهنی] نان و سفره آسمانی که به صورت برکات الهی بر جانشان می‌ریخت، قطع شد و رنج و زحمت من‌ذهنی که هیچ ثمری نداشت باقی ماند.

باز عیسی چون شفاعت کرد حق
خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳

خوان: سفره، مائده
طبق: هر ظرف پهن و گرد که بر آن غذا خورند
بار دیگر که عیسی (ع) به درگاه الهی دعا کرد که خداوندا دوباره آن مائده و غذای روح را به جان انسان‌ها بفرست، خداوند نیز خرد و عشقش را برای آنان فرستاد.

باز گستاخان، ادب بگذاشتند
چون گدایان زّله‌ها برداشتند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۴

زّله: باقیماندهٔ غذایی است که مهمان با خود بَرَد.

دوباره انسان‌ها گستاخانه ادب را کنار گذاشتند و به ذهن رفتند و این بار به بی‌نهایت و فراوانی خداوند شک کردند. سپس همچون گدایان کمیابی‌اندیش، هریک قسمتی از برکات زندگی را برداشتند و در دردها سرمایه‌گذاری کردند.

لابه کرده عیسی ایشان را که این
دائم است و کم نگردد از زمین
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۵

لابه کردن: زاری کردن و درخواست نمودن

عیسی (ع) با التماس و زاری به من‌های ذهنی قدرشناس و بی‌ادب گفت که فضا را بگشایید و با دید
کمیابی‌اندیش من‌ذهنی نگاه نکنید، بدانید این برکات الهی دائمی و بی‌نهایت فراوان است، پس هرگز کم
نمی‌شود.

بدگمانی کردن و حرص آوری
کفر باشد پیش خوان مهتری
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۶

حرص آوری: آزمندی کردن، حرص زدن
مهتر: رئیس و سردار قوم

بدگمان شدن و حرص و آزمندی در برابر سفره نعمت و فراوانی خداوند، معادل زندگی را بطور پر و کامل زندگی نکردن، آن را به آینده موکول کردن و عدم رواداشت خوشبختی برای خود و دیگران است و کفر و ناسپاسی بشمار می آید.

زان گدارویان نادیده ز آز
آن در رحمت بر ایشان شد فراز
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷

گدارو: وقیح و سخت‌رو، آنکه در گدایی کردن اصرار می‌کند.
نادیده: آزمند و حریص
فراز: در اینجا یعنی بسته

بر اثر حرص و بدگمانی آن گدارویان، یعنی کسانی که در محدودیت و کمیابی ذهن هستند، دوباره در رحمت
خداوند بسته شد.

بر خارپشت هر بلا خود را مزین تو هم، هلا!
ساکن نشین، وین ورد خوان: جاء القضا ضاق الفضا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

آگاه باش مانند ماری که گرفتار بالای خارپشت شده است در برابر حوادثی که به وسیله قضا پیش می آید تا تو را متوجه یک همانیدگی کند، با مقاومت و قضاوت من ذهنی، خود را به دردهای حاصل از من ذهنی نزن و خود را تلف نکن، صبر کن، ساکن بنشین، فضا را باز کن، تا درد را بشناسی و این ورد را بخوان: وقتی قضا می آید با مقاومت من ذهنی فضا بسته و تنگ می شود و من باید فضای تنگ را باز کنم.

فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین
ای همنشین صابران افرغ علینا صبرنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

پروردگار عالمیان فرموده است: من قرین و همنشین صابران هستم و به آنها کمک می کنم. صابران کسانی هستند که وقتی قضای الهی می آید فضا را باز می کنند و آن فضا را همراه با درد هشیارانه و صبر باز نگه می دارند. ای خداوند، ای همنشین صابران به ما صبر عطا کن و ما را ثابت قدم گردان.

—قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۰

«وَلَمَّا بَرَزُوا لَجَالُوتَ وَجُنُودَهُ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»
 «چون با جالوت و سپاهش رو به رو شدند، گفتند: ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت قدم گردان و بر کافران پیروز ساز.»

—قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۴۶

«... وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.»
 «... صبر پیشه گیرید که خدا همراه صابران است.»

زین مردم کارافزا، زین خانه پرغوغا
عیسی نخورد حلوا، کاین آخر خر آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۱۳

کسی که مرتب فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کرده و از جنس «عیسی»، از جنس هشیاری زنده به حضور شده باشد از دست این «مردم کارافزا» یعنی من‌های ذهنی و از دست این ذهن شلوغ و پرغوغا، حلوای به‌ظاهر شیرین همانیدگی‌ها را نمی‌خورد؛ چرا که این کار او را در آخور جهان یعنی افسانه من‌ذهنی و دردها گرفتار می‌کند.

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: فرزانه
گوینده: فرزانه



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۶ گنج حضور، بخش پنجم

پرکندگی از نفاق خیزد
پیروزی از اتفاق خیزد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۰۲

پرکندگی: پراکندگی، پریشانی
نفاق این است که با ذهن یک چیزی می‌گوییم و مرکز ما چیز دیگری می‌خواهد و پریشانی از همین
نفاق من‌ذهنی برمی‌خیزد. پیروزی نیز از اتفاق، یعنی از جمع شدن و ارتباط انسان‌های عاشق و فضاگشایی که
مرکزشان عدم است برمی‌خیزد.

تو ناز کنی و یارِ تو ناز
چون ناز دو شد، طلاق خیزد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۰۲

ای انسان، نازِ تو که بوسیلهٔ من ذهنی اظهار می‌شود، با ناز خداوند نمی‌سازد؛ بنابراین اگر تو با من ذهنی ناز کنی
و یار تو، خداوند هم ناز کند، از این دو ناز جدایی بوجود می‌آید.

ور زانکه نیاز پیش آری
صد وصلت و صد عناق خیزد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۰۲

عناق: دست در گردن هم انداختن، یکدیگر را در آغوش گرفتن
اگر هر لحظه با مطیع بودن، فضاگشایی و منبسط شدن به خداوند بگویی که من به تو نیاز دارم، از این کار تو،
صد اتحاد بوجود آمده به وصال زندگی می‌رسی و با او متحد می‌شوی.

محو می‌باید نه نحو اینجا، بدان
گر تو محوی، بی‌خطر در آب ران
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۴۱

ای انسان، بدان در این جا باید محو و فنا شوی، من ذهنی و همانیدگی‌هایت را صفر کرده و برحسب آن‌ها حرف
نزنی. نه اینکه نحوی شوی و فقط قواعد حرف زدن ذهنی را یاد بگیری و آن‌ها را حفظ کرده، همانیده شوی و
تکرار کنی. اگر تو محو شده و نسبت به من ذهنی‌ات مرده‌ای پس بدون بیم و هراس در دریای یکتایی شنا کن.

یک زمان کارست بگزار و بتاز
کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

اگر فضا را باز کنی، از من ذهنی یک قدم، عقب کشیده و متقاعد شوی که هشیاری جسمی کار نمی‌کند، کار
تبدیل و عدم کردن مرکز، در یک لحظه انجام می‌شود، بنابراین به‌سوی زندگی «بتاز» و «بگزار» خداوند این
عمل تبدیل را انجام بدهد و این کار کوتاه را با کاهلی و تنبلی ذهن برای خود دراز و طولانی نکن.

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

مُفتی: فتوا دهنده. صیاد گفت: فتوادهنده ضرورت خود تو هستی و خودت بهتر می دانی که خوردن دانه
همانیدگی ها برای تو ضرورت دارد یا نه، اما اگر بدون ضرورت بخوری گناهکار می شوی.

ور ضرورت هست، هم پرهیز به
ور خوری، باری ضَمان آن بده
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

ضَمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن
اگر خوردن دانه های همانیدگی با دید من ذهنی ضرورت هم داشته باشد، بهتر است از خوردن آن ها پرهیز کنی
اما اگر تشخیص ندادی، با چیزی هم هویت شده و اشتباه کردی، خسارت و هزینه اش را با خنده و رضایت بپرداز
و تلخی نکن.

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس انسان یعنی من‌ذهنی و «شیطان»، هردو از یک جنس یعنی از جنس همانیدگی و درد هستند و در زمان مجازی گذشته و آینده کار می‌کنند اما به «دو صورت» نمایان شده‌اند، یکی در درون انسان و دیگری در شیطان. [من‌ذهنی، نماینده شیطان و از جنس آن بوده و کارش تخریب است. ما نیز اگر با من‌ذهنی فضا‌بندی کنیم از جنس شیطان می‌شویم.]

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

همان‌طور که «فرشته» یعنی هشیاری حضور و عقل کل که تمام کائنات را اداره می‌کند، یکی هستند اما بخاطر حکمت‌های خداوند به «دو صورت» درآمده‌اند، یکی در درون انسان است و دیگری هم که خداوند می‌باشد؛ به عبارت دیگر انسان در این لحظه با فضاگشایی و هشیاری حضور از جنس خداوند است.

گر ندیدی دیو را، خود را ببین
بی جنون نبود کبودی در جبین
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۴

جبین: پیشانی
اگر دیو و یا من ذهنی را ندیدی، به خودت نگاه کن؛ چرا که تمام مسائل و گرفتاری‌های بیرونی نشان از من ذهنی در درون توست. همان‌طور که اگر کسی پیشانی‌اش از شدت دردها و گرفتاری‌ها کبود باشد، نشان جنون و دیوانگی او در من ذهنی است.

زین شکنجه و امتحان، آن مبتلا
می‌کند از تو شکایت با خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۲

مولانا خطاب به من ذهنی می‌گوید، هشیاری عدم‌بین انسان که گرفتار و دربند همانیدگی‌ها است، به واسطه این ظلم، شکنجه، و امتحانی که متحمل می‌شود، به درگاه خدا از تو شکایت می‌کند.

کای خدا افغان ازین گُرگ کُهن
گویدش: نک، وقت آمد، صبر کن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۳

هشیاری انسان می گوید: ای خدا فریاد از این من ذهنی، از این گُرگ کهنه کار. خداوند به هشیاری جواب می دهد:
اینک صبر کن، که وقت داد گرفتن و رها کردن تو فرا رسیده است.

داد تو وا خواهیم از هر بی خبر
داد، که دهد جز خدای دادگر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۴

ای هشیاری، داد تو را از هر من ذهنی غافل خواهیم گرفت. جز خداوند دادگر چه کسی می تواند دادِ مظلومان را
بستاند؟ مسلماً هیچکس.

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

صبح زنده شدن به خدا نزدیک است. خاموش باش و با فضاگشایی به وسیله من ذهنی ات فکر و عمل نکن؛ زیرا
من با قانون قضا و کن فکان برای آزادی ات از من ذهنی و یکی شدن با تو می کوشم، تو با من ذهنی ات نکوش.

آنکه عاقل بود عزم راه کرد
عزم راه مشکل ناخواه کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۶

ناخواه: ناخواسته، طلب نکرده، نامطلوب
آن ماهی که «عاقل» بود متوجه خطر صیادان شد و فوراً حرکت کرد و «عازم راهی» دشوار شد که برایش مطلوب
و خوشایند نبود. یعنی ما هم که می خواهیم از فضای محدودیت ذهن به فضای یکتایی برویم، ترک آنجا برایمان
سخت و ترسناک است و نمی دانیم که اگر از دوستانمان جدا شویم، برایمان چه پیش می آید.

گفت: با اینها ندارم مشورت
که یقین سستَم کنند از مَقْدَرَت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۷

مَقْدَرَت: قدرت و توانایی. آن ماهی عاقل فضا را باز کرد و پیش خود گفت: با این دو ماهی، یعنی با من‌های ذهنی «مشورت» نمی‌کنم؛ چراکه قطعاً مرا در عزمِ راسخ و توانایی‌های زیادی که دارم، پشیمان و سست خواهند کرد.

مهر زاد و بوم بر جانشان تَنَد
گاهلی و جهلشان بر من زند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۸

زیرا مهر و علاقه به زادگاه، فضای ذهن، باورها و همانیدگی‌های این جهانی، تأیید و توجه و محبت من‌های ذهنی، روح و جانشان را فرا گرفته است؛ پس تنبلی و غفلت آنان از طریق قرین در من نیز تأثیر می‌گذارد. [علت موفق نشدن انسان‌ها، باورهایی است که توانایی‌هایشان را گرفته و مرتب به آن‌ها می‌گوید، تو نمی‌توانی به جایی بررسی و موفق شوی، در نتیجه آن‌ها کاهل باقی می‌مانند. وگرنه انسان قادر است به هرچیزی که می‌خواهد دست پیدا کند.]

مشورت را زنده‌ای باید نکو
که تو را زنده کند، و آن زنده کو؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰۹

[مولانا به ما می‌گوید:] برای «مشورت» کردن باید کسی را انتخاب کنید که به حضور زنده باشد و با ارتعاش زندگی، تو را نیز به خدا و مرکز عدم زنده کند. اما چنین انسانی که زنده به زندگی باشد، کجا پیدا می‌شود؟! [ما باید با خواندن ابیات مولانا با او مشورت کنیم.]

ای مسافر با مسافر رای زن
زآنکه پایت لنگ دارد رای زن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۰

ای «مسافر» که می‌خواهی از فضای درد من‌ذهنی به فضای یکتایی بروی، با مسافری که او هم مثل تو روی خودش کار می‌کند مشورت کن. اگر با «زن» یعنی من‌ذهنی مشورت کنی «پایت لنگ» می‌شود؛ چرا که او می‌خواهد در ذهن اقامت کند و قصد سفر به فضای یکتایی را ندارد بنابراین تو را نیز از ادامه راه باز می‌دارد.

آنچه گوید نفس تو کاینجا بدست
مشنویش چون کار او ضد آمدهست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

هرچه من ذهنی تو می گوید این جا و این کار بد است و سبب می شود براساس آن بلند شوی یا حس هویت کنی
یا دانشت را به رخ مردم بکشی، تو آن سخن را گوش نکن و عکسش را عمل کن، زیرا کار او ضدِ خرد زندگی
است.

تو خلافش کن که از پیغمبران
این چنین آمد وصیت در جهان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

تو عکس گفته های من ذهنی ات را عمل کن زیرا که پیغمبران در جهان اینگونه وصیت کرده اند.

مَشُورَت با نفسِ خود گر می‌کنی
هر چه گوید، کُنْ خلاف آن دَنی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۷۳

دَنی: فرومایه

اگر با من ذهنی خود مشورت می‌کنی. هرچه می‌گوید، برخلاف آن فرومایه رفتار کن.

گر نماز و روزه می‌فرمایدت
نفس، مکارست، مکاری زایدت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۷۴

برای مثال، اگر من ذهنی‌ات، تو را به نماز و روزه امر می‌کند بدان که من ذهنی، حيله‌گر و نیرنگ‌باز است، مقصودی دارد و می‌خواهد همانیدگی‌ها را بدست بیاورد.

مَشُورَت با نفس خویش اندر فعال
هر چه گوید، عکسِ آن باشد کمال
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۷۵

هرگاه در کارها با من ذهنی خود و یا من ذهنی دیگران مشورت کردی. هر آنچه به تو گفت، بدان که عکسِ آنچه می گوید، کمال و خیر است.

گرچه این مستی چو باز اَشْهَب است
برتر از وی در زمینِ قدس هست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۳۶

وقتی انسان بصورت مسافر از فضای ذهن به فضای یکتایی می رود در اواسط راه مست می شود. اگرچه این مستی، هم چون باز سفید، بارزش، زیبا و گرانقدر است، اما در سرزمین پاک الهی، یعنی در فضای گشوده شده مستی هایی زیباتر و گرانقدرتر از آن مستی پیدا می شود. بنابراین نباید به مرتبه موجود خود قانع شود.

رَوِّ سَرافِیلی شو اندر امتیاز
در دَمَنده روح و مست و مست‌ساز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۳۷

برو، فضا را بی‌نهایت باز کن، بگذار هیچ چیزی در مرکزت باقی نماند و در ممتاز شدن و دمیدن روح به
کالدهای بی‌جان و در مستی و مستی‌بخشی به انسان‌ها، به اسرافیلی مبدل شو.

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: سمیه
گوینده: سمیه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com